

## مرور زمان

در

### دعاوی راجع به فسخ یا بطلان معاملات

به موجب بند ۴ ماده ۷۴۰ قانون آئین دادرسی مدنی، مرور زمان دعاوی هر یک از طرفین قرارداد و قائم مقام آنها راجع به فسخ یا بطلان معاملات و تعهدات و تقسیم، یکسال است.

در مورد مدت مرور زمان مزبور، بحثی مطرح نمی‌کنیم. آنچه که در این نوشته با موضوع بحث ارتباط پیدا می‌کند، مبدأ جریان این مرور زمان یکساله است. بند ۵ ماده ۷۴۱ ق.آ.د.م. مبدأ مرور زمان دعاوی مزبور را چنین معین می‌کند: «در دعاوی ناشیه از معاملات از قبیل عیب و غبن و غیره از تاریخ وقوع معامله...». در تطبیق این قسمت از ماده ۷۴۱ مزبور با مقررات قانون مدنی، راجع به اختیارات و پاره‌ای مواد دیگر، راجع به بطلان معامله ظاهراً برخوردهایی به نظر می‌رسد که موضوعات مسایل مطروح در این مقاله را تشکیل می‌دهد. اساس بحث این است که آیا در تمام دعاوی فسخ یا بطلان معامله، تاریخ وقوع عقد، بطور عام، مبدأ جریان مرور زمان است، یا اینکه این ضابطه عمومیت ندارد و قانونگذار در وضع آن نظر به اکثر موارد داشته است؟

اگر فرض اول را بپذیریم، باید دست از ظهور پاره‌ای مواد قانون مدنی راجع به اختیارات و بطلان معامله، دست برداریم. در صورتیکه هرگاه فرض دوم مورد قبول قرار گیرد، ضوابط دیگری که عبارتست از اطلاع صاحب حق بر آن، یا ثبوت حق فسخ و دعوی بطلان، در موارد استثنایی، مبدأ مرور زمان محسوب شده و جانشین ضابطه تاریخ وقوع معامله می‌گردد، و بدین تقریب، اطلاق مقررات قانون مدنی مربوط به خسارات و بطلان عقد، بر اطلاق بند ۵ ماده ۷۴۱، مقدم خواهد شد. پس از بیان مقدمه اختصاری بالا، لازم است، بحث را ضمن دو گفتار زیر تحت عنوان تعارض بند ۵ ماده ۷۴۱ با مقررات قانون مدنی دنبال کنیم.

## گفتار نخست - تعارض با مقررات مربوط به اختیارات.

بند ۵ ماده ۷۴۱ ق.آ.د.م. با مقررات قانون مدنی راجع به اختیارات، برخورد پیدا می‌کند. این موضوع در فرازهای زیر بررسی میشود:

الف - تعارض با مقررات راجع به اختیار شرط. از اطلاق مواد مربوط به اختیار شرط، استنباط می‌گردد که طرفین معامله می‌توانند علاوه بر مدت حق فسخ، مبدایی غیر از تاریخ تشکیل معامله، تعیین کنند. ماده ۳۹۹ ق.م. مقرر میدارد:

«در عقد بیع ممکن است شرط شود که در مدت معین برای بائع یا مشتری یا مردو یا شخص خارجی اختیار فسخ معامله باشد.» بطوریکه ملاحظه میشود در این ماده حدی برای مدت حق فسخ تعیین نشده، و اطلاق آن دلالت دارد که طرفین در تعیین مدت برای حق فسخ معامله آزادند. منتهی طبق ماده ۴۰۱ ق.م. مدت مزبور نباید مجسول باشد والا معامله و شرط خیار مندرج در آن باطل خواهد بود. برطبق ماده ۴۰۰ ق.م. «اگر ابتداء مدت خیار ذکر نشده باشد ابتداء آن از تاریخ عقد محسوب است والا تابع قرارداد متعاملین است.» این ماده نیز در مورد تعیین مبدأ حق فسخ، اطلاق دارد و از آن استنباط می‌گردد که طرفین می‌توانند هر زمان، پس از انعقاد معامله را، ابتداء مدت قرار دهند.

نتیجه‌ای که از جمع دو ماده ۳۹۹ و ۴۰۰ ق.م. بدست آید اینست که طرفین می‌توانند مبدأ و مدت خیار را طوری معین کنند که، تاریخ تشکیل معامله، با انتهای مدت حق فسخ بیش از یکسال فاصله داشته باشد. در حالیکه بند ۵ ماده ۷۴۱ ق.آ.د.م. مبدأ مرور زمان را برای دعوی فسخ معامله، به بیان مطلق، تاریخ وقوع معامله معرفی کرده است، که پس از آن، یا ایراد خواننده، دعوی دیگر قابل استماع نخواهد بود. به این ترتیب بین مواد ۳۹۹ و ۴۰۰ ق.م. از یکطرف، و بند ۵ ماده ۷۴۱ ق.آ.د.م. از طرف دیگر، تعارض به نظر میرسد. زیرا ظاهر مواد ۳۹۹ و ۴۰۰ در مورد اختیار طرفین معامله در تعیین مدت و مبدأ حق فسخ، اعتبار توافق ایشان و بوجود آمدن حق فسخ برای صاحب آن در ظرف زمانی است که طرفین تعیین کرده‌اند، بطوریکه هرگاه صاحب خیار بخواهد، قادر باشد، با فسخ معامله، طرف خود را بر رعایت و اجراء آثار فسخ (از قبیل رد ثمن)، ملزم سازد، و بدیسی است که پیدایش چنین حقی با حق استناد به مرور زمان، پس از سپری شدن یکسال از تاریخ معامله، که بند ۵ ماده ۷۴۱ ق.آ.د.م. برای طرف معامله شناخته است منافات دارد.

برای آنکه موضوع بهتر روشن شود، مثالی ذیلا ذکر می‌کنیم.

شخصی يك باب خانه خود را به مبلغی به دیگری می‌فروشد، و ضمن عقد شرط می‌کند، پس از ده ماه از تاریخ معامله، که فرزند او از مسافرت خارج به ایران وارد نمیشود، تا مدت ۶ ماه بعد از آن، حق فسخ معامله را داشته باشد و بتواند با رد ثمن، خانه فروخته شده را جهت مسکن فرزند خود پس بگیرد. در این مثال حق فسخ بائع پس از ده ماه از تاریخ عقد، شروع میشود و تا ۶ ماه بعد ادامه پیدا می‌کند، که اگر بخواهیم حق فسخ را برای او تا انتهای مدت مقرر بشناسیم، باید از اطلاق بند ۵

ماده ۷۴۱ ق.آ.د.م. دست برداریم. زیرا از تاریخ معامله تا انتهای مدت خیار ۱۶ ماه خواهد گذشت. اشکال هنگامی قوی تر بنظر میرسد، که مبدأ حق فسخ برای زمانی بعد از انقضاء یکسال از تاریخ معامله، قرار داده شود. مانند آنکه طرفین توافق کنند که بایع پس از ۱۵ ماه از تاریخ عقد، بتواند معامله را فسخ کند.

در هر حال باید این برخورد را حل کرد و حکم حقوقی مسئله را معین ساخت. ولی برای این کار، آیا باید ماده ۷۴۱ را بر مواد ۳۹۹ و ۴۰۰ ق.م. مقدم بداریم و بگوئیم، که مبدأ و مدت حق فسخ مقرر بین طرفین، هر چه باشد، دعوی صاحب حق فسخ پس از یکسال از تاریخ معامله، با ایراد طرف دیگر قابل استماع نیست، یا آنکه مقررات قانون مدنی را ترجیح داده و دست از اطلاق بند ۵ ماده ۷۴۱ ق.آ.د.م. برداریم و به صاحب خیار حق بدهیم که بتواند، تا انتهای مدت مقرر، عقد را منحل سازد؟

ممکن است بدو به نظر برسد که، در موارد بالا، طرفین معامله باتعیین مبدأ و مدت خیار شرط، بطور ضمنی توافق کرده اند، که در دعوی صاحب حق خیار، علیه طرف دیگر، حق ایراد مرور زمان، برای خواننده دعوی، نسبت به یکسال از تاریخ معامله، بوجود نباشد؛ و با این ترتیب صاحب حق خیار خواهد توانست بدون مواجه شدن با ایراد مرور زمان، دعوی فسخ خود را تا نتیجه نهایی، دنبال کند. ولی این توجیه، خالی از اشکال نیست. زیرا اگر منظورم از عدم حق استناد به مرور زمان، صرفاً این باشد که من علیه الخیار، ایراد مرور زمان نکند، این امر مانع از تأثیر ایراد مرور زمان، و صدور قرار عدم استماع دعوی از جانب دادگاه نخواهد بود. زیرا این يك تعهد برترك فعل است، که در صورت تخلف، فقط متعهد ملزم به پرداخت خسارت عدم انجام تعهد میشود، ولی مستقط اثر حقوقی ایراد، نخواهد بود. اگر مقصود از آن، توافق بر اسقاط حق استناد به مرور زمان نسبت به مدت بقاء خیار باشد، بدین نحو که پس از انقضاء یکسال از تاریخ معامله، و تادمتی که خیار مقرر بین طرفین، ادامه دارد، اگر من علیه الخیار به مرور زمان استناد جوید، اثری بر آن مترتب نباشد، توافق مزبور فاقد اعتبار است، زیرا موضوع آن به اصطلاح (اسقاط مال می باشد) می باشد، که از نظر حقوقی صحیح نیست. چه آنکه حقی که بوجود نیامده، قبلاً قابل اسقاط نیست. به همین جهت ماده ۷۶۶ ق.آ.د.م. نیز اعلام میدارد: «حق مرور زمان را پس از استقرار آن بواسطه گذشتن مدت مرور زمان می توان اسقاط نمود و قبل از انقضاء مدت قابل اسقاط نیست.»

پاسخ صحیحی که می توان نسبت به مسئله بالا ابراز داشت، اینست که با توجه به مفاد مجموع مقررات مربوط به مرور زمان، و روح آن، باید حکم بند ۵ ماده ۷۴۱ ق.آ.د.م. را، منصرف از موارد بالا دانسته و مبدأ جریان مرور زمان را از تاریخ فعلیت یافتن حق فسخ، محسوب داشت. زیرا:

۱- بند ۵ ماده ۷۴۱ ظهیر کافی در شمول نسبت به موارد بالا که مربوط به خیار شرط است ندارد، و این امر بخصوص با تطبیق عبارات بند ۵ مزبور، با بند ۴ ماده

۷۴۰ همین قانون، بهتر روشن میشود. چه آنکه در بند ۴ ماده ۷۴۰ که مدت اختیار را بیان می‌کند مفهوم عبارات، از شمولی نسبت به دعاوی مربوط به فسخ یا بطلان معاملات، برخوردار است، که در بند ۵ ماده ۷۴۱ که معناً ناظر به بند ۴ ماده ۷۴۰ است، نمی‌توان یافت. ماده ۷۴۰ و بند ۴ آن بطور مطلق مدت مرور زمان را برای تمام دعاوی راجع به فسخ، یکسال اعلام کرده است، در حالیکه بند ۵ ماده ۷۴۱ که در مقام بیان ابتداء شروع مدت مرور زمان، بوده، بدون آنکه مانند، بند ۴ ماده ۷۴۰، در تمام دعاوی فسخ، مبدأ را از تاریخ تشکیل معامله تعیین کند، منحصرأ دعاوی ناشیه از معاملات را که از قبیل عیب و غبن و غیره باشد از تاریخ وقوع معامله اعلام کرده است، و همانطور که معلوم است، از عبارات آن نمی‌توان شمولی نسبت به تمام موارد فسخ و از جمله فسخ به‌خیار شرط، استفاده کرد.

۲- برعکس، موارد بحث را که راجع به‌خیار شرط است، می‌توان مشمول بند ۱۱ ماده ۷۴۱ دانست که مقرر میدارد: «در سایر دعاوی از زمانی که صاحب مال یا حق یا دائن مستحق مطالبه می‌گردد.» و نتیجه گرفت که نسبت به‌خیار شرط، مبدأ مرور زمان، از تاریخی است که حق خیار فعلیت پیدا کرده و قابل اعمال میشود. زیرا علاوه بر آنکه عبارت بند ۵ ماده ۷۴۱: «در دعاوی ناشیه از معاملات از قبیل عیب و غبن و غیره...» و کلمه «و غیره» مذکور در آن، ظهوری در شمول نسبت به موارد خیار شرط، بنظر نمی‌رسد، اصول تغییر نحوه تعبیر در آن نسبت به بند ۴ ماده ۷۴۱ را نمی‌توان یک تفنن ساده، در عبارت دانست، بلکه برعکس باید قرینه‌ای بر تفکیک موارد حق فسخ، و گنجاندن حکم خیاراتی نظیر خیار شرط در بند ۱۱ ماده بالا تلقی کرد.

۳- علاوه بر بند ۱۱ ماده ۷۴۱، از تازهای مواد دیگر مربوط به مرور زمان، مانند ماده ۷۵۶ ق.آ.د.م. نیز می‌توان، استنباط کرد، که ضابطه اصلی، برای تعیین مبدأ مرور زمان، در نظر قانونگذار، زمان فعلیت یافتن خود حق، و قابل مطالبه شدن آنست، نه هنگام پیدایش سبب حق. زیرا ماده مزبور صریحاً شروع مدت مرور زمان را نسبت به دین مؤجل یا مشروط، موکول به فرارسیدن اجل یا تحقق شرط دین دانسته است.

خلاصه اینکه، اگر هم عبارات بند ۵ ماده ۷۴۱ را شامل موارد خیار شرط بدانیم، از مقررات دیگر بخوبی استفاده میشود که تعیین تاریخ وقوع معامله، به عنوان مبدأ مرور زمان، به لحاظ کثرت موارد است، که عادتاً خیار همزمان با تشکیل معامله شروع میشود و مبدأ آن منطبق با تاریخ عقد است.

ب- تعارض با مقررات خیار تأخیر ثمن و خیار تخلف از شرط فعل ماده ۷۴۱ ق.آ.د.م. و بند ۵ آن، در نظر اول، با مقررات خیار تأخیر ثمن و خیار تخلف از شرط فعل، نیز ناسازگار به نظر میرسد، که اختصاراً بررسی میشود:

۱- تعارض با مقررات خیار تأخیر ثمن - به موجب ماده ۴۰۲ ق.م. درگاه مبیع عین خارجی و یا در حکم آن بوده و برای تأدیة ثمن یا تسلیم مبیع بین متبایعین

اجل معین نشده باشد اگر سه روز از تاریخ بیع بگذرد و در این مدت نه بایع مبیع را تسلیم مشتری نماید و نه مشتری تمام ثمن را به بایع بدهد بایع مختار در فسخ معامله میشود. بطوریکه معلوم است، مبدأ این اختیار، از نظر قانون مدنی، پس از انقضاء سه روز از تاریخ معامله می باشد. حال بنابراین که اختیار مزبور فوری نباشد (همچنانکه قانون مدنی نیز به فوریت آن تصریح نکرده است) با توجه به بند ۵ ماده ۷۴۱ ق.آ.د.م.، مبدأ مرور زمان يك ساله را چه تاریخی می توان دانست؟ تاریخ وقوع عقد، یا تاریخ شروع اختیار؟

به نظر می رسد به کمک استدلالاتی که در مورد فراز الف گفتار نخست آوردیم، می توان گفت، در این مورد نیز مبدأ مرور زمان، همان تاریخ فعلیت پیدا کردن حق فسخ، یعنی پس از انقضاء سه روز از تاریخ عقد است.

۲- تعارض با مقررات اختیار تخلف از شرط فعل - این امر در موردی تصور میشود که پس از معامله انجام مورد شرط، بوسیله مشروط علیه غیر مقدور گردد یا در موردیکه با امتناع مشروط علیه، انجام آن بوسیله دیگری ممکن نباشد. در این موارد مشروط له مسلط برحق فسخ خواهد شد. مبدأ مرور زمان در موارد مذکور نیز، در صورتیکه این اختیار را فوری ندانیم، (همچنانکه قانون نیز فوری اعلام نکرده است)، بر مبنی استدلالاتی که قبلاً ذکر کردیم، از تاریخ غیر مقدور شدن انجام شرط، یا امتناع مشروط علیه خواهد بود. زیرا این تاریخ، زمان قابل اجرا شدن حق فسخ معامله است.

ج- تعارض با مقررات اختیار رؤیت، غبن، عیب، تدلیس.

مواد ۴۱۵ و ۴۲۰ و ۴۳۵ و ۴۴۰ که به ترتیب اختیار رؤیت و غبن و عیب و تدلیس را پس از علم به آن فوری اعلام کرده است. از اطلاق مواد مزبور استفاده میشود مادام که صاحب اختیار بر آن آگاهی نیافته است، حق فسخ او، باقی خواهد بود، و پس از اطلاع می تواند حق خود را اعمال کند، هرچند که از تاریخ تشکیل معامله، بیش از یکسال گذشته باشد. این معنی همانطور که معلوم است، با بند ۵ ماده ۷۴۱ ق.آ.د.م. برخورد پیدا می کند. در مورد اختیارات مذکور، با توجه به اینکه، حق فسخ از تاریخ عقد، فعلیت دارد، منتهی ممکن است صاحب حق تا مدتی از آن بی خبر بماند، می توان به تقدم اطلاق بند ۵ ماده ۷۴۱ نسبت به مواد قانون مدنی راجع به اختیارات، اظهار نظر کرد. زیرا از يك طرف دلایلی که در مورد سایر اختیارات ذکر کردیم، نسبت به این اختیارات چهارگانه قابل استناد نیست، چه آنکه در اختیارات قبلی از دلایل مزبور، شروع مدت مرور زمان را، از تاریخ فعلیت یافتن حق فسخ، استفاده می کردیم، در حالیکه در این اختیارات، حق فسخ از زمان تشکیل معامله قابل اعمال است، و بحث درباره تأثیر یا عدم تأثیر جهل به اختیار، در تأخیر مرور زمان است. از طرف دیگر، بند ۵، ماده ۷۴۱ برعکس سایر اختیارات، ظهور بیشتری در شروع جریان مرور زمان از تاریخ معامله، نسبت به اختیارات چهارگانه مورد بحث دارد. زیرا ظهور اطلاق آن نسبت به اختیار عیب و غبن از جهت آنکه

بخصوص نامبرده شده واضح است و نسبت به خیار رؤیت و تدلیس، هم به علت مشابهت تام با دو خیار مورد تصریح، و شمول کلمه «غیره» نسبت به آن، بنحوی استنباط میشود.

همین وضع را می‌توان در مورد خیار تغلف از شرط فعل، در صورتیکه، طبق ماده ۲۴۰ ق.م.ا، انجام آن از زمان تشکیل عقد، ممتنع باشد جاری دانست، و علم صاحب خیار پس از این زمان، جریان مرور زمان را بتأخیر نمی‌اندازد.

### گفتار دوم - تعارض با مقررات راجع به بطلان معامله.

این گفتار را نیز می‌توان در دو فراز زیر بررسی کرد:

الف - در صورتیکه معامله از ابتداء به علت فقدان یکی از شرایط عمومی یا شرایط خاصه آن عقد، باطل باشد، مبدأ مرور زمان، همان تاریخ وقوع عقد خواهد بود. زیرا از همان زمان، حق طرح دعوی بطلان وجود داشته است و عدم اطلاع از آن، سبب تأخیر مرور زمان نیست.

ب - در صورتیکه بطلان عقد پس از زمان تشکیل، حادث گردد، مانند مورد تلف مبیع قبل از قبض (ماده ۳۸۷ ق.م.ا) یا بعد از قبض و در زمان خیار مختص به مشتری، مبدأ مرور زمان یکساله، از تاریخ انحلال عقد، خواهد بود. زیرا بر طبق استدلالات مذکور در مورد خیار شرط، این مورد نیز مشمول بند ۵ ماده ۷۲۱ ق.آ.د.م. نبوده، بلکه بند ۱۱ ماده مزبور آنرا در بر می‌گیرد. زیرا از تاریخ حدوث بطلان، خریدار مستحق مطالبه ثمن از طریق طرح دعوی بطلان معامله میشود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

